

کندکاوې در این رکود بزرگ

آتش گرفته‌ایم، زنده باد سرمایه‌داری / فریبرز رییس‌دانا

«مازاد تولید منجر به پروژه‌های پرشمار جدیدی می‌شود. موفقیت شمار کوچکی از این پروژه‌ها کافی است که سرمایه‌های زیادی به سوی آن جاری شود تا این که حباب جنبه‌ای فراگیر به خود گیرد...»
واقعیت این است که اطمینان بورژوازی به هر نوع دولت فقط خود را به یک شکل بیان می‌کند: بهای سهام و اوراق بهادار در بورس»

کارل مارکس

عاشقان همواره وفادار نظام سرمایه‌داری، اقتصاددانانی که بهشت زمینی‌شان ایالات متحده آمریکا است تاکنون نخواستند به طور جدی بی‌ثباتی، فقرآفرینی بحران‌زایی، جنگ‌افروزی، توطئه و بی‌عدالتی این نظام پیشرفته را بپذیرند یا حتی مطرح کنند. یکی می‌گفت ۹۵ درصد آنان نه آمریکا را دیده‌اند و نه چیز زیادی، از جمله درباره نقد و تحلیل رادیکال درباره‌ی آن، خوانده‌اند. اما گفت: «اگر بر دیده‌ی مجنون نشینی/ به غیر از خوبی لیلی نبینی». ورد زبان آنان پیش‌کشیدن پرسش‌های بی‌ثمر و بی‌ربط به ذات این نظام است. مثلاً این که ترکیه بهتر از کره‌شمالی است، آمریکا خوب‌تر از روسیه است و کره‌ی جنوبی به از ونزوئلا. شاید در زمینه‌هایی مشخص، و نه چندان کم، البته درست بگویند، اما معلوم نیست این حرف‌ها چه ربطی دارد به نظام فلاکت‌آوری که تا می‌تواند با هزینه‌های گزاف انسانی، بدبختی را از خود دور و به گردن صدها میلیون مردم فقیر و تحقیرشده و عقب‌مانده در جهان کم توسعه یافته می‌اندازند. چه ربطی دارد این حرف کلی و غلط‌انداز به میلیون‌ها قربانی که کساد و بحران کلان و گسترده و پی‌درپی

به صورت ورشکستگی، بی‌خانمانی، بی‌کاری، گرسنگی، خودکشی و هدر رفتن جان و مال در همان سرزمین‌های مرکزی می‌گیرد.

نباید آرزوی لجاج‌آمیز سقوط و نکبت را برای مردم بالانشین داشت. تمام تلاش من، مانند پرشمار کسان چون من، برای متوقف کردن عاملان بدبختی و فلاکت از طریق نشان دادن هدف و سازوکار درونی نظام اقتصادی مطلوب آنان و افشای مظالم و مسئولیت‌های متوجه آن است. این تلاش در میدانی میان‌تهی صورت نمی‌گیرد و از این‌رو ایجاد امید و آگاهی و برانگیختن نیروی عظیم جوامع برای ساختن جهانی دگرگونه و خوشبخت همراه آن خواهد بود. بدین‌سان فروکش و کسادی معطوف به بحران و بدبختی جهان پدیده‌ای شوم است که مردم را می‌کشد. «آن دیو بود نه آدمی‌زاد/ کز آنده دیگران بود شاد». اما به هر حال پدیده‌ای ایجاد شده، فرصت به دست‌آمده‌ای است در دست ما تا بتوانیم عکس مارکش‌ها، خاکستر به چشم‌پاشان و رمالان به شعفاًآمده‌ی سالیان سال از فریبه‌ی سرمایه‌داران جهان در کنار فقر شرم‌آور ۱/۴ میلیارد جمعیت جهان را بهتر بشناسیم. باز بگویم دنیای بهتر را باید در تابش این شناخت با همیاری گسترده‌ی مردمی بسازیم. باید از چنگ اژدهای هفت‌سر مصیبت‌آفرین سرمایه‌داری سلطه‌گر جهانی برون شویم. نوسان‌های بحران‌ساز و انسان‌کش به رغم همه‌ی تدبیرها تکرار می‌شوند و هر بار ویرانگرتر.

ژاک آتالی، اقتصاددان مشهور و از مسئولان مهم اقتصاد فرانسه با ایفای نقش جهانی، در واکنش به بحران که آن را بدآمدی مشابه به سونامی مالی می‌دانست گفته بود:

«اقتصاد بازار نوعی مخلوق گلی جادویی دست‌ساز انسان است (همان که در افسانه‌های یهودی جای دارد) که خود صاحب هیچ خردی نیست و قادر است به انسان خدمت برساند. اما همچنین این مخلوق می‌تواند هرچیز را در سر راه خود منهدم کند زیرا هیچ تصویری از اخلاق ندارد. در برابر این‌گونه موجودات، اکنون نیز مثل همیشه زمان آن

رسیده است که ذهن و ادراك نيك و بد خود را به کار اندازیم تا آن را اداره کنیم، پیش از آن که از چنگمان بگریزد..

تعجیبی ندارد که این منتقد، گرچه وجدان بیدار و پاسبان نظم اقتصاد سرمایه‌داری، خود را به کوچی علی‌چپ بزند و نپذیرد که اقتصاد سرمایه‌داری که اساساً بر محور وجدان منفعت طلبی شخصی و فردی، در چارچوب کارکردهای دولت لیبرال دموکراسی، قرارداد اخلاقی دیگری جز «اخلاق سود ناب» یا «اخلاق ناب سود» ندارد. اما دشوار است به کسانی چون او فهماندن این که «این بازار» را انسان انتزاعی و منفرد نمی‌سازد، بلکه این پدیده‌ی جاری، محصول تاریخ و زندگی اجتماعی است. همین بازار است که انسان‌ها را در قالب‌های طبقاتی می‌پرورد و کسانی چون ژاک آتالی را می‌زاید که برای مدت‌های مدید به‌رغم نیش‌زدن‌هایی به نظام، برای بقای ویرانگرانه‌ی آن توجیه تراشیده است. ضمناً این مخلوق بی‌شعور دست‌ساز و منهدم‌گر نمی‌گریزد، بلکه باز می‌گردد.

منتقدان علمی و ریشه‌گرای نظام سرمایه‌داری تا مدت‌ها به درستی بروز نوسان‌ها، به‌ویژه کساد، فروکش و بحران ناشی از آنها را به مازاد انباشت سرمایه و چگونگی تملك آن در برابر نظام ناعادلانه توزیع درآمد مربوط می‌دانستند. این‌نظر درستی بود و هست که ناموزونی ذاتی، هرج‌ومرج درونی و رقابت کشنده‌ی بازار به عدم تعادل‌هایی در انباشت سرمایه منجر می‌شود به نحوی که به فراتر از ظرفیت تولید کالاهای مصرفی که ممکن است در جامعه از سوی نیروی کار و خانواده‌ی آنان جذب شود می‌رسد. درواقع سود و انباشت به جایی می‌رسد که قوه‌ی خرید را یارای پاسخگویی به نیازهای تولید آن نیست. از این‌جا، دو نظر متفاوت بر پایه‌ی بینش اقتصاد مارکسیستی شکل می‌گیرد. یکی «نظریه‌ی کم مصرفی» است که به موجب آن قدرت خرید و دستمزد به خاطر ماهیت این نظام به‌طور نسبی پایین می‌ماند (فقر نسبی گسترش می‌یابد، گرچه نه لزوماً فقر مطلق) و بنابراین تحریک تقاضاها، از راه کینزگرایی داخلی (یعنی سرمایه‌گذاری دولتی)، ترغیب صادرات کالا به کشورهای جهان، حفظ موقعیت انحصاری بنگاه‌ها و کارکردهای

نظام امپریالیستی ضروری می‌شود. اما همه‌ی اینها جلوی بحران ناشی از کمبود تقاضاها را نمی‌گیرد. نظر دیگر «بی‌توازنی سرشتی» سرمایه‌داری است که از اصل همیشگی حداکثر سودرسانی ناشی می‌شود و نتیجه‌ی آن باز بروز بحران است و ناگزیری نظامی‌گری، سرمایه‌گذاری و وام‌دهی در خارج.

این‌که کدام نظریه مارکسیستی‌تر است، دومی که قدیمی‌تر است یا اولی که یافته‌های جدید پس از مارکس را دارد و کدامیک واقعیت‌های بیشتری را بازتاب می‌دهد، چندان به بحث حاضر غنایی نمی‌بخشد، همین قدر می‌دانیم که هر دو نظر هم در مواردی به نتایج واحد می‌رسند و هم هر یک گوشه‌ای از حقیقت را بیان می‌کنند. مهم‌تر آن است که بدانیم نظام سرمایه‌داری پس از بحران ۱۹۲۲-۱۹۲۹ راه‌هایی برای مقابله با بحران‌های تکرارشونده آزمود که در راس آنها الگوهای مداخله‌ی کینزی دولت، رخنه به بازارهای مناسب در کشورها، افزایش هزینه‌های نظامی، حفظ و تقویت موقعیت انحصاری بنگاه‌های تولیدی بزرگ، تکانه‌های فنی چون موتورها، تولید برق، وسایل نقلیه، کامپیوتر، گسترش فعالیت فضایی و ارتباطات و مخابرات و در مواردی که جناح‌های سیاسی خاص مثل جناح نومحافظه‌کار به میدان می‌آمدند دامن زدن به جنگ و مداخله‌ی نظامی بود. فرایند جهانی‌سازی و تحلیل سیاست‌های تعدیل ساختاری پس از میانه‌ی دهه‌ی هشتاد نیز از جنس همین تدبیرهای راهبردی، اما جهان‌شمول و پی‌گیر و پراثر، بودند. به جز آن دو نظر، نظر دیگری نیز از بطن رقابت سرمایه‌داری بیرون می‌آمد و آن این است که افزایش سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها و رقابت انحصارها به سقوط نرخ سود، که قطعیت آن در نظریه الگو-پایه‌ای مارکس مطرح بود، می‌انجامد که آن نیز بحران‌زاست. برای اجتناب از این سقوط نیز با ابزارهایی چون بازارگشایی کارکردهای انحصاری و امپریالیستی نو در چارچوب جهانی‌سازی و باز هم جنگ افروزی به کار گرفته می‌شوند.

اما از میانه‌ی دهه‌ی هشتاد قرن بیستم به این‌سو جنبه‌های تازه‌تری از کارکردهای قدیمی نظام سرمایه‌داری بروز کرده، جدی شده‌اند. اما آن کارکردها همچنان بر بنیاد

پدیده‌های پویایی چون رقابت کشنده، سودجویی و انباشت معطوف به سقوط نرخ سود، ادامه‌ی روند بهره‌کشی و بی‌عدالتی ذاتی، مداخله‌ها در بازارهای داخلی و جهانی به نفع سرمایه و به زیان نیروی کار و کوشش برای انتقال مسائل و مشکلات اقتصادی و بحران به کشورهای پیرامونی برای نجات سرمایه‌داری مرکزی قرار دارند.

این جنبه‌ها یا بهتر بگویم دگرگونی‌ها کدامند؟

یک؛ معاملات مالی با محدودیت و مرکزیت بانک‌ها و بنگاه‌های مالی بزرگ و بورس‌های جهان‌گیر به گونه‌ای سرسام‌آور رشد کرده‌اند و معاملات مالی را با ابزارهای دیجیتالی و مخابراتی پیشرفته و پیچیده انجام می‌دهند. در سال ۱۹۹۳ حجم معاملات مالی در بازارهای مالی و بورس‌های جهانی در حدود ۹۰ هزار میلیارد دلار (یا بیشتر) بود که به حدود ۳۰ برابر تجارت جهانی بالغ می‌شد. این رقم برای سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۴ به حدود ۳۵۰ هزار میلیارد دلار و ۲۵ برابر تجارت جهانی رسید. برای سال‌های گرانی شدید بهای نفت، یعنی ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸ (پیش از سقوط بهای نفت در سپتامبر ۲۰۰۸) رقم به حدود میلیارد دلار و روزانه بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ میلیارد دلار جابه‌جایی مالی در روزهای غیرتعطیل و به بیش از ۲۵ برابر تجارت جهانی بالغ شد. بازارهای مالی جنبه‌ای از اقتصاد سرمایه‌اند که در برابر بازارهای واقعی قرار دارند. گسترش سهمگین بازارهای مالی یعنی گسترش دعاوی در برابر سرمایه‌های واقعی که چون فراتر از تقاضاها رشد کرده بودند در واقع پایه‌ی اصلی بحران را تشکیل دادند.

دو؛ بدهی‌های کشورهای کم توسعه یافته افزایش یافته از مرز ۳۰۰۰ میلیارد دلار گذشته است. فشار بر دوش این کشورها برای بازپرداخت اصل و بهره این وام‌ها چنان بالا است که آنها را از رشد کافی باز می‌دارد و از آن بدتر آنها را در مقابل بحران‌های برون‌زا و انتقال خودبده‌خودی یا عمده‌ی آن از کشورهای مرکزی به درون این کشورها بی‌دفاع می‌کند.

سه؛ بازارهای بورس که بنا به ادعای شیرین‌سخنان واسطه‌گری مالی و مبلغان سرمایه‌داری پولی و صرافان، برای تامین اعتبار، جلب پس‌اندازها، گردش امور مالی و

انباشت سرمایه تاسیس شدند در واقع همان‌گونه که گفته شده است قمارخانه‌هایی‌اند مجهز به ابزارهای الکترونیکی دیوانه‌وار قماربازی از راه دور و محل باد کردن بادکنک‌های مالی.

چهار؛ مداخله‌های دولت‌های نولیبرال و نومحافظه‌کار، که وجدان جاودانه‌ی آنها بی‌مداخله‌بودن در بازار بود. آنها در واقع برای یله‌سازی یا ولنگارسازی بازارها بیشترین مداخله را داشتند. آنها زمانی حیثیت خود را در طرح‌های جهانی تعدیل ساختاری و تجارت آزاد و بنای سازمان جهانی تجارت به کار بردند و با ریگان و تاچر در دهه‌ی هشتاد قرن پیش به میدان آمدند. از همان آغاز مشخص بود که آنان نه می‌خواهند و نه می‌توانند در برابر بحران‌های شکننده‌ی نظام سرمایه‌داری بی‌مداخله بنشینند. مداخله‌ی آنان به نفع تهاجم سرمایه‌داری جهانی با شکست طرح‌های نولیبرالی در پایان آن قرن به مداخله‌ی نومحافظه‌کار (یا بوشیستی) تبدیل شد. الن گرین اسپن نولیبرال، که سال‌ها هدایت بانک مرکزی آمریکا را برعهده داشت اشتهار خود را به‌ویژه مدیون مساعدت‌های مشهوری است که برای حفاظت از اوراق قرضه‌ی دولتی و حفاظت از سود بنگاه‌های مالی و بانک‌ها به اجرا درآورد.

پنج؛ اقتصادهای بزرگ (یعنی اعضای گروه هشت منهای روسیه) چیزی در حدود ۵۰ درصد و آمریکا در حدود ۲۵ درصد از تولید جهانی را در اختیار دارند. واضح است که گرفتار آمدن در چنبره‌ی کساد و رکود در این کشورها، به‌ویژه در ایالات متحده به هم‌هی جهان سرایت می‌کند، چنان‌که در بحران اخیر چنین شد. اما در بحران ۱۹۹۷ در آسیای شرقی چنین نشد، آنجا در حدود ۴۰ میلیارد دلار از این سرمایه و در این آخری تاکنون جمعاً در حدود ۲۷۰۰ میلیارد دلار پمپاژ برای نجات ورشکستگان صورت گرفته است.

شش؛ جهانی‌سازی که ابزاری نولیبرالی برای فتح بازارهای جهان بود، مانع رقابت‌های کشنده در درون نظام سرمایه‌داری نشده است. این رقابت بیشتر از گذشته ابزار سودبری، فتح بازارها و انباشت سرمایه است. در این میان قدرت "بدهکار شدن"، چنان

که قدرت آمریکا می‌نمایاند چیزی نه کم ارزش‌تر از بنیه‌ی نظامی سالانه ۱۰۰۰ میلیارد دلاری این کشور است که شامل ۵۰۰-۴۷۰ میلیارد در نظر گرفته شده در بودجه‌ی دولت می‌شود. در این قدرت ایجاد پول بی‌اعتبار جهانی جادویی اما بادکنکی نهفته است که البته بالاخره یک‌جا می‌ترکد و عفونت و نکبت می‌پراکند و آنجا درست جایی است که از جادوگران نشان و خبری نیست.

هفت؛ یک‌جانبه‌گرایی سیاسی و نظامی آمریکا، هم زمینه و هم سازوکار بی‌ثباتی را درست در زمانی فراهم می‌آورد که سیاست‌های مداخله‌ی سیاسی و نظامی برای گریز از مشکلات اقتصادی به پایان کارآمدی لازم خود رسیده است.

هشت؛ آمریکا کشور بدهی‌هاست و این زمینه‌ی فروکش و سرایت جهانی آن را فراهم می‌آورد. آمار دیگری در اختیارتان بگذارم. در زمان ریگان در سال‌های انتهایی دهه‌ی هشتاد قرن گذشته زیر فرمانروایی ریگان و منشور تهاجمی ریگانومیکس بدهی‌های آمریکا به شدت بالا رفت. بدهی این کشور در آن زمان ۱۰۰۰ میلیارد دلار بود که در سال ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ به ترتیب به ۳۰۰۰ و ۵۷۵۰ میلیارد دلار رسید. امروز این رقم به حدود ۱۰۵۰۰ میلیارد دلار رسیده یعنی ده برابر شده است. به‌طور متوسط هر نفر آمریکایی ۲۳۰۰۰ دلار بدهی دارد. سایت خبری آلترانتو یک بار محاسبه کرده بود که اگر آمریکایی‌ها برای پرداخت بدهی خود کل سرزمین خود را بفروشند، بهای ملک آمریکا هکتاری تقریباً ۱۰۵۰۰ دلار خواهد بود. فقط بدهی دولت آمریکا بیش از ۸۲۰۰ میلیارد دلار است که نسبت به سال ۱۹۸۰ در حدود ۹ برابر شده است. بدهی افراد صاحب خانه در سال ۱۹۸۰ معادل ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی بود و حالا که این تولید در حدود ۳ برابر شده است این رقم به ۱۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی بالغ می‌شود. این بدهی نیز مانند دارایی‌های مالی از نوع دعاوی بر سرمایه‌های واقعی محسوب می‌شوند و عملکرد گسترش یابنده‌ی آنها نیز مانند بازارهای مالی، ساقط کردن ارزش سرمایه‌ها است.

نُه؛ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان به شدت رشد کرده و مایه‌ی انتقال بحران از مرکز به پیرامون و در عوض انتقال ارزش‌های مادی و یاری رساندن کالاهای مصرفی ارزان از پیرامون و نیمه پیرامون (تازه صنعتی‌ها) به مرکز شده است. موجودی سرمایه‌گذاری خارجی کشورهای صادرکننده سرمایه در خارج در سال ۱۹۸۰ معادل ۵۲۵ میلیارد بود که در سال ۱۹۹۷ به ۳۵۴۱ میلیارد دلار بالغ شد و در ۲۰۰۷ به حدود ۸۰۰۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود.

ده؛ فساد مالی، سود ربايي، مازاد ویژه‌خواري، جعل و تقلب با کلاه‌گذاری قانونی در فعالیت‌های مالی و تولیدی و توزیعی در نظام سرمایه‌داری نوین نهادینه شده‌اند. در بحران‌های اخیر حساب‌سازی‌ها، وام‌های بی‌پشتوانه، ارتشا، جعل و شرکت‌سازی‌های بی‌پایه نقش و اثر قابل توجهی داشته‌اند. ایجاد شرکت‌های کاذب و بی‌پایه، «بانکداری در سایه» و ایجاد فضاهای دروغین و توخالی رونق‌زا، همگی، در جهت گسترش همه‌جانبه‌ی وام‌ها (آنچه که دو مبتکر زرنگ، یعنی استفن هیکس و نیکلاس سوسیدس کاملاً من‌درآوردی و شیادانه ساخته و نام «خودروی سرمایه‌گذاری سامان یافته» در چارچوب الگوهای پیچیده و تودرتو بر آن نهاده بودند) عامل بی‌رویگی در انبساط مالی و یغماهای پولی بود. به‌عنوان مثال به گفته‌ی وزیر خزانه‌داری انگلستان تنها يك شرکت در این کشور، یعنی شرکت «نورترن راک»، توانسته بود ۵۰ میلیارد پوند را به يك شرکت فرضی منتقل کند. به عبارت دیگر این شرکت مالک نیمی از رهن‌های پرداختی خود نبود. این مشتم نمونه‌ی خروار بود.

بخش خصوصی ایرانی مبالغ معتنا بهی از دریافتی‌های خود از دولت فعلی از محل صندوق ذخایر ارزی را به عوض انجام تعهد در نوسازی و تولید به کشورهای خارجی منتقل کرد. تا آنجا که می‌دانم شرکت‌های نساجی دوی را می‌پسندید. و حال با ورشکستگی پی‌درپی سرمایه‌داری املاک - مالی در امارات، آنها نیز ورشکست شده و نیمی از پول ملی دریافت شده را در گرمای بخار خلیج‌فارس تبخیر کرده و بخشی را نیز به مصارف

شخصی رسانده‌اند. در همی روزهای اخیر نیز يك میلیارد آمریکایی که بیش از ۵۰ میلیارد دلار بالا کشیده بود به بازداشت خانگی در خانه‌ی ۶/۵ میلیون دلاریش در آمریکا محکوم شد. خبر همه‌ی این‌ها و نمونه‌های مشابه در ۱۰ روز مانده به پایان سال ۲۰۰۸ مدام اوج می‌گیرد.

با چنین زمینه‌هایی رقابت‌ها، بهره‌کشی‌ها، بازگشایی‌ها، گستردگی‌های بادکنکی و بدهی‌هایی دیگر برای هر محصل سال‌های پایه‌ای اقتصاد نیز روشن بود که بروز رکود قطعی است. برای خیلی‌ها نیز حلقه‌ی ضعیف زنجیر همان سرمایه‌داری مالی- املاک داخل اقتصاد آمریکا بود که سال‌ها به محل تمرکز سیاست‌ها و انباشت‌ها برای فرار از کساد، کم‌مصرفی و جذب انباشت تبدیل شده بود. بادکنک در این بخش بیش از حد باد شده بود و مقاومت پوسته‌ی آن، به رغم طرح و رنگ‌های بچه‌گول زنش، کاملاً شکننده بود.

فرید زکریا سرپرست بخش بین‌المللی هفته‌نامه نیوزویک، با ذوق‌زدگی مصنوعی، از آن نوع که پوششی باشد بر وارفتگی نولیبرال‌ها ناشی از سر برون‌آوردن ده‌ها باره‌ی رکود در اقتصاد آمریکا، در نوشته‌ای قسم خورد و شرط بست که دولت‌های جهان (از جمله و در راس آنها آمریکا) از نبرد مالی خود علیه دوره‌ی وحشت سربلند بیرون می‌آیند. اما این نولیبرال آنچنان در وحشت خود فریاد می‌زنند که فرصت برای نگاهی هم به هزینه‌های اجتماعی این پیروزی که باید مردم جهان به ویژه تهیدستان پردازند، باقی نماند. او البته می‌پذیرد که این بدهی هنگفت آمریکایی‌ها قلب بحران جهانی است که همه را به کام می‌کشد (و تنها به چند نمونه‌ی اروپای شرقی آن کمی بعد اشاره می‌کنم) اما نه از عوامل ساختاری و اساسی که همین بدهی‌ها را می‌سازند دم می‌زند و نه از فقر و رنج و ناکارآمدی و هدر رفتن‌های ناشی از این بحران. تازه، حرف او این است که بدهی هم چیز بدی نیست و در کوتاه‌مدت دولت باید در کنار افزایش مالیات‌ها بیشتر قرض کند. او از ضرورت کاربرد روش کینزی، یعنی اجرای طرح‌های زیرساختی و مداخله‌های محرک حمایت

می‌کند. و در اینجاست که مثل هر لیبرال دیگری، که از صدسال پیش فاتحی عمر واقعی‌شان در اقتصاد خوانده شده بود، مثل همیشه نشان می‌دهد که جوهره‌ی لیبرالیسم سود است و نه آزادی ادعایی بازار. او انتظار دارد مداخله‌های احتمالی دولت آینده‌ی اوپاما، وال استریت را بیش از این نهراساند و این پسر خوب، مقررات و مداخله را بهتر کند و نه بیشتر. او به هرحال مثل هر آمریکایی وفادار، چون جرج بوش، بر آن است که اقتصاد آمریکا، به طور استثنایی، در همه‌ی جهان و همه‌ی تاریخ، انعطاف برای اصلاح خود و بنابراین آخر عاقبتی خیر دارد.

آمریکایی‌ها ۳۰ سال است که مدام قرض می‌کنند و می‌خورند و می‌نوشند و می‌گردند و می‌رقصند و کالاهای رنگارنگ می‌خرند. این روش در زمان ریگان نهادینه شد. بیشترین وام‌گیری، مثل یک خوره‌ی مسری در حوزه مسکن در ۱۵ سال اخیر اتفاق افتاد. از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ قیمت سهام در آمریکا رشد چشم‌گیری داشت. این نیز خوشه‌ی بادکنک دیگری شد برای این اقتصاد. اما این رشد بیشتر از آن سودآوری که در صحنه‌ی تولید به دست می‌آمد نبود. وجود بازار مالی را نه هدایت پول به سمت تولید بلکه افزایش سود شرکت‌ها توجیه می‌کرد. پس از آن بود که سود تولید از رشد باز ماند. سیاست بانک مرکزی آمریکا پیش از ریاست بن برنانکی، یعنی در زمان رهبری آلن گرین سپن عبارت بود از قرار دادن پول ارزان در اختیار شرکت‌های آمریکایی.

درست است که اقتصاد آمریکا در ۱۹۹۰ در رونق بود، اما چشم‌انداز پایان رونق - که بالاخره هم تحقق یافت - به اقدام پیش‌دستانه‌ی جنگ خلیج فارس در زمان جرج بوش پدر - بی‌آن که جنگی برای براندازی صدام باشد - کمک کرد. نظر جوزف استیگلیتز این است که این جنگ نشان می‌دهد که جنگ ربطی به راهبردهای پایان بحران ندارد زیرا در جنگ ۱۹۹۰ آمریکا در رونق بود. به هرحال حتی اگر این جنگ خلاف قاعده‌ی یاد شده باشد، استثناء بوده است (و جنگ‌هایی این چنین کم ارتباط با راهبردهای اقتصادی کم نبوده‌اند)

و نافي مطلق نظر مزبور نیست. این جنگ پیشدستانه بود یا ناتمام ماند زیرا شاید نیاز اقتصادی به آن نبود.

با وجود توقف رشد سود در ۱۹۹۵، در پی اتخاذ سیاست‌های اقتصادی، تولید در سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ افزایش یافت، گرچه نشانه‌ی تنزل از اواخر ۹۷ بروز کرده بود. به هر حال، اما، در پاییز ۱۹۹۸ اقتصاد آمریکا دچار يك رکود جدي شد. در همین سال هم ماشین‌سازان با مساعده‌های بانک مرکزی آمریکا به راه افتاد. رکود ۹۸-۱۹۹۷ با مداخله‌ها و سیاست‌ها و کاربرد منابع که با راحتی فشار آن آشکارا بر دوش لایه‌های پایینی جامعه وارد و از جوهره‌ی مبارزه طبقاتی سرمایه‌داری علیه نیروی کار ناشی می‌شد متوقف شد و کمی بعد در ۲۰۰۰-۱۹۹۹ دور رونق تازه‌ای در اقتصاد آمریکا آغاز شد. به هر روی از بهار ۲۰۰۰ به‌ویژه از اواخر تابستان این سال آغازین قرن بیست و یکم مشخص شد که دیگر نمی‌توان مثل گذشته، با انکار و لجاج، واقعیت رکود را که مدام با این و آن سیاست‌های پرهزینه تاحدی مهار می‌شد یا به تعویق می‌افتاد نادیده گرفت.

نرخ رشد اقتصادی از حدود ۵/۲ درصد به ۰/۸ درصد در میانه‌ی سال ۲۰۰۰ سقوط کرد. از اواخر سال ۲۰۰۱ فرو خوابیدن بازار کاملاً نمایان شد. در بهار همین سال بود که جنگ گسترده در افغانستان و سپس در عراق به راه افتاد.

در تمام دوره‌ی سال‌های ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۱، به‌ویژه در سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۱ بهترین راه‌حلی که به نظر بانک فدرال می‌رسید همانا تزریق و فراهم‌سازی پول ارزان (با کاهش نرخ بهره) به نفع شرکت‌ها بود. جغد خوش‌رنگ شده‌ی بدهی‌ها در هیچ کجا بیشتر از خانه‌ها و خانه‌سازی‌ها و شرکت‌های املاک - مالی لانه نکرد. دلیل این لانه‌گزینی جای بحث زیادی دارد اما دلیل مهم آن اشباع خیلی از فعالیت‌های تولیدی از يك سو و سوددهی خوب معاملات املاک و معاملات مالی بی‌دروپیکر بر پایه‌ی این املاک بود. فرید زکریا می‌گوید بازار مسکن با آمپول مصنوعی سرپا نگه‌داشته شده بود و البته باز از یاد می‌برد که این بیمار را مگر آن جز آمپول‌های محرک چه چیز می‌توانست سرپا نگه دارد.

کساد و فروکش که می‌تواند مانند وضع فعلی به یک بحران منتهی شود از بخش سرمایه‌داری املاک - مالی شروع شد. در این بخش خوش‌بینی‌های بیش از اندازه به بازار بادکنکی موجب افزایش بدهی‌های مردم به دستگاه‌های اعتباری که برای خرید خانه و ام در اختیار می‌گذاشتند شد. در همان حال مازاد واحدهای مسکونی در برابر تقاضاها در اوضاعی پدید می‌آید که در داخل آمریکا هنوز بی‌سرپناهی و بدمسکنی به میزان نه چندان کم وجود دارد.

این مازاد و صدای ترکیدن آن بادکنک موجب سقوط یک باره‌ی قیمت مسکن شد. چند هشدار پیشین، مثل همیشه با بی‌اعتنایی خوش‌خیالان شیفته‌ی رونق نظام روبه‌رو شد. اقتصاددان «یان مک دیرتر» (به قول نیواستیتزمن، ۳۰ اکتبر ۲۰۰۸) براساس دیدگاه‌های تجربی خود مطمئن شده بود که سقوط در اروپا در پی سقوط در آمریکا و در پی سقوط در اقتصاد شهرهای بزرگ و آن نیز در پی سقوط در بازارهای مالی و سرمایه‌داری مالی - املاک قابل پیش‌بینی بوده است. او می‌گوید در «ریگا» پایتخت لتونی که به وابستگی عمیق خود به سرمایه‌داری و نظامی‌گری اروپایی می‌بالید دیده بود که بادشدگی اقتصاد چنان بود که آپارتمان‌های زمان استالین به ۲۰۰ هزار دلار فروش می‌رفت، آن هم در کشوری که متوسط دستمزد ماهانه یک کارگر کمتر از ۴۰۰ دلار بود و در آن از صنعت و منابع انرژی خبری نبود.

کشورهایی چون مجارستان، اوکراین، بلاروس، بلغارستان، لتونی، لیتوانی، اسلوانی که سرمست از باده‌ی بیش‌خورده‌ی سرمایه‌داری پس از فروپاشی بودند، زودتر از همه به کام بحران اساساً آمریکایی فرو رفتند، گرچه استرالیا و ایسلند پیش‌تاز بودند.

به هر روی در این سقوط، بدهکاران، صاحب‌خانه‌هایی بودند که ارزش خانه‌هایشان چنان افت کرده بود که قادر به بازپرداخت اصل و بهره بدهی خود نبودند. این گرفتاری فقط به ورشکستگی و مال باختگی و خودکشی صاحب‌خانه‌ها منجر نشد بلکه به سرعت دامن چند بانک بزرگ را گرفت. آتش با وسایل عادی آتش‌نشانی قابل مهار نبود. اینجا بود که

وجدان سرمایه باز بر وجدان ایدئولوژی لیبرالی فائق آمد. دولت بوش در آخرین ماه‌های حکومتش، درنگ را جایز ندانست. برای این دولت و نخبگان نظام حاکم رسالت نجات سرمایه‌داری به بهای افلاس گسترده‌ی مردم یا به بهای قتل عام در عراق، گویی پیام برآمده از گنبد کلیسای اعظمی بود که دولت نومحافظه‌کار به آن وابستگی تام و تمام داشت.

دولت وارد عمل شد تا با تزریق پول و خرید بانک‌های ورشکسته یا رو به ورشکستگی، جلوی رفتن باز هم بیشتر بازار به کام حریق را بگیرد. ابتدا در مقابل او مخالفت‌های قانون‌گذاری و کارشناسی قد علم کردند. اما وقتی هرم آتش دامن کاخ‌های بلند سرمایه را گرفت و تهدید برای خانه‌خراپی‌های همه‌جانبه شد، عقل و وجدان سود و سرمایه جمع آمدند. اینجا بود که می‌توانستی زمزمه‌ی «گور بابای مردم، نظام را نجات دهید» را از لابه‌لای پیچ‌وپیچ‌های کارشناسی و قانون‌گذاری و مدیریتی بشنوی. نگرانی و هشدار «یان گی مون» دبیرکل سازمان ملل متحد در مورد ادامه‌ی بحران اقتصادی و گسترش فقر و گرسنگی در هیابانگ‌های بانکی‌ها و مالی‌ها گم شد و ناشنیده ماند و خود او هم دنبالش را نگرفت. بالاخره همه‌ی نخبگان آمریکایی دست به دست هم دادند و تزریق ۷۰۰ میلیارد دلار به بنگاه‌های ورشکسته را در جهت حفظ ناموس سرمایه و مالکیت تصویب کردند. این رقم با احتساب سایر یاری‌ها به واقع به یک تریلیون دلار رسیده است. آتش که به اروپا و آسیای شرقی سرایت کرد اروپایی‌ها نیز ابتدا با اکراه برای همکاری جمعی و بالاخره یکی‌یکی و در مواردی جمعی به پمپاژ منابع مالی برای نجات سرمایه‌داری ورشکسته‌ی خود اقدام کردند ابتدا هر یک می‌خواستند چنان‌که به رسم سودجویی و رقابت مألوف است، خانه‌ی خود را از آتش برهاند. اجلاس بانک‌های مرکزی اروپا چند جلسه‌ای با ناکامی روبه‌رو شد تا این‌که سوز و داغ آتش به پشت درهای اجلاس آمد. اینجا بود که پرداخت صدها میلیارد دلار در حمایت از بنگاه‌های مالی از کیسه‌ی مالیات دهندگان به تصویب رسید.

و آنگاه نوبت به آسیای شرقی رسید. ژاپن نیز ۷۰۰ میلیارد دلار کمک را برعهده گرفت. در مجموع در حدود ۲۸۰۰ میلیارد دلار به سرمایه‌داران بینوا کمک شده است بی‌آنکه کسی يك عباسی خرج فقر و بیکاری کند. خسارت‌های جهانی تا امروز (زمان انتشار این مقاله) به حدود ۵۰۰۰ میلیارد دلار رسیده است. در این رقم آثار وخیم بحران بر زندگی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مردم محروم و به حساب نامده منعکس نیست. وقتی به خانه‌ی آتش‌گرفتنی اروپایی‌ها (و البته به حد محدودتری ژاپن) می‌اندیشیم می‌بینیم که به واقع خانه چقدر چوبین بلکه نئین بوده است. در میانه‌ی اول سال ۲۰۰۸ به هر حال پیش‌بینی رسمی دولت ژاپن آنست که رشد شگفت‌آور این کشور تا ۲ سال آینده چیزی جز صفر درصد نخواهد بود.

چند مثال بزنم پیش از بحران، اتریش معادل ۸۰ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را وام گرفته بود. کشورهای اروپای غربی بیش از ۱۵۰۰ میلیارد دلار به اروپای شرقی قرض داده بودند. اسپانیا و انگلستان هر یک در حدود ۳۲۰ میلیارد دلار وام داده بودند، اولی به آمریکای لاتین (به‌ویژه آرژانتین) دومی به آسیا. بحران اروپا و آسیای شرقی، بحران‌های مرحله‌ی دوم و سوم قلمداد می‌شوند اما آثار وخیمی بر پیکره‌ی آنها وارد شده است. چشم‌انداز آینده برای همه‌ی آنها به رنگ دودی غلیظ است که از اشتعال مواد نفتی و کارخانه‌های شیمیایی ناشی می‌شود. اگر آمریکا به قول «مک دیرتر» کاری غیرمسئولانه دادن وام به صاحب‌خانه‌هایی که قادر به بازپرداخت وام خود نبودند انجام می‌داد این کار را اروپایی‌ها با وام دادن به سایر کشورها تکرار کردند.

در این گیرودار نه جرقه‌ها بلکه کابل‌های آتش دیجیتال-مالی به بانک‌های اروپای غربی، ایسلند و چند کشور آسیایی سرایت کرد. وضع در اروپا وخیم بود. یکی دو بانک در ایسلند و هلند سریعاً اعلام ورشکستگی و تعطیلی کردند. بار کلی بانک، این نهاد مالی خون‌رسان به نظام سرمایه‌داری بریتانیایی، در محاصره‌ی آتش قرار گرفت و سپس با خطر

شعله‌وری روبرو شد. بانک‌های مرکزی دیگر کشورها به‌ویژه فرانسه نیز خطر را حس کردند. در آلمان و ایتالیا حکومت‌های دست راستی افراطی نتوانستند وحشت خود را پنهان کنند. با این وصف عنصر رقابت خودخواهانه مانع از تصویب طرح‌های جمعی برای نجات اقتصادهای فردی شد. اما با بالا گرفتن شعله‌ها، اروپا نیز در حدی و به نوعی، اتحاد خود را دریافت و به جز مداخله‌های تکتیک کشورهای اروپایی که گاه به حدود ۷۵ میلیارد دلار می‌رسید قرار شد سیستم مالی و بانکی اروپایی نیز وارد عمل شود. با این وصف این اتحاد اکراه آمیز و ناکافی بود. هرکس باید به فکر خویش می‌بود و خانه‌ی نئین از آتش می‌رهانید. علامت فرارها و نجات‌جویی‌های انفرادی که می‌تواند در آینده بر ساخت سازمان بین‌الملل اروپایی اثر منفی بگذارد بروز کرده است. اکونومیست، این مجله‌ی انگلیسی که نماینده اقتصادی کاپیتالیستی بزرگ و مسلط است، گفت که اولین علایم پاسخ جهانی به بی‌اعتمادی‌های گذشته را دیده است. اما بانو «زانی منیتون بدوئز» دبیر اقتصادی این مجله گفت که آنچه رخ داده است بدترین بحران مالی از زمان رکود بزرگ بوده است. او درست می‌گفت اما درست‌تر وقتی بود که گفت این بحران می‌رود تا اساسی‌ترین مرزها را بین دولت و بازار بکشد. به گمان من این گسستگی بعد از دهه‌ی دوم قرن بیستم، یعنی پس از صدسال، گسستگی بنیادین و بزرگی است. اکونومیست بر آن بود که درست است که حالا ملی کردن بانک‌ها و کاهش نرخ‌های بهره جلوی بحران را می‌گیرد اما در آینده ضربه‌های بزرگی را وارد می‌آورد و البته منظورش ضربه به پیکره‌ی سرمایه‌داری خصوصی بود و نه مردم مال باخته.

آتش که سرایت کرد انواع مداخله‌ها شروع شد بی‌آنکه روح پاک آزادسازی بازارهای کاپیتالیستی آزاده شود. هیچ چاره‌ای کارساز نبود جز تکرار همیشگی نفی ایدئولوژی ادعایی لیبرالیسم. ۱۶ سال پیش، پس از کسادِ موسوم به چهارشنبه‌ی سیاه دولت انگلستان ارزش پوند را پایین آورد تا صادرات خود را تشویق کند. با این کار در سال ۱۹۹۲ اقتصاد از کسادِ بیرون آمد. اما امروز این سازوکارها کارساز نیستند زیرا ماهیت و سرعت

بحران تفاوت کرده است. انگلستان حالا دیگر فقط چند قلم کالا برای صادرات به جهان دارد
آنهم در جهانی که دیگر هیچ اشتیاقی به خرید ندارد.

رئیس جمهور منتخب ۲۰۰۸، بارک اوباما در کاربرد روش پمپاژهای پولی حتی تندروتر از
بوش بود. او نیز دانسته بود که کار کار تزریق‌های عادی مالی نیست و باید به پمپاژ صدها
میلیاردی چونان تزریق خون به بدن بیمار متوسل شد. در نشست سنا او مشتاقانه این
روحیه‌ی مثبت را به سرمایه‌داری از خود بروز داد و نشان داد که بر سر منافع آنچه آنان
آمریکا می‌خوانندش، و تبلورش در سرمایه‌داری مالی این کشور است، هیچ اختلافی با
بوش، مک‌کین، سارا پی‌لین، دیک‌چنی و منسفلد ندارد. او ضمن آنکه به توافق سنا برای
تزریق ۷۰۰ میلیاردی از محل منابع مردمی و برای نجات شرکت‌های به واقع کارگزار بحران
یاری رساند، بعداً هم گفت که کنگره‌های آمریکا، تحت کنترل دموکرات‌ها باید دور دوم
تزریق‌ها را شروع کند. او چندی پیش وقتی آتش بحران به انبار سوخت کارخانه‌های
خودروسازی آمریکا، یعنی به شرکت‌هایی که در رده‌ی هفت شرکت بزرگ خودروسازی
جهان قرار دارند سرایت کرد. تصمیم خود را باز به‌گونه‌ای دیگر آشکار ساخت. او اگر به
اندازه اطلاع عمومی‌اش از پزشکی از اقتصاد سررشته داشت می‌دانست که تزریق
بیش از اندازه‌ی خون به بدن بیمار موجب اخلاص کشنده در سیستم اکسیژن‌رسانی او
می‌شود. در ۱۸ دسامبر سال‌جاری، بوش ۳۰ روز پیش از پایان دوره‌ی ریاست
جمهوری‌اش به رغم مخالفت سنا با آمریکا با اعطای کمک به شرکت‌های خودروسازی
وظیفه خود دانست که ۱۸ میلیارد دلار به این شرکت‌ها بپردازد. دو شرکت کرایسلر و
جنرال موتورز کمک ۳۴ میلیارد دلاری را درخواست کرده بودند (شرکت فورد پیش از آن که
اعلام کرده بود که وضع مرتب‌تری دارد و نیازی به کمک ندارد اما کرایسلر گفته بود موجودی
نقدی‌اش معادل ۲/۵ میلیارد دلار است و فقط کفایت پرداخت دستمزدها و هزینه‌ی
قطعه‌سازان و اداره شرکت را می‌کند). شرکت جنرال موتورز در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۸ از
تعطیلی ۲۰ کارخانه‌ی خود خبر داد. اما بارک اوباما در حدود ۳۵ روز مانده به اشغال پست

ریاست جمهوری وعده کرد که برای طرح نجات اقتصاد برای اعطای ۸۵۰ میلیارد دلار کمک زمينه‌چینی خواهد کرد. در واکنش به این تصمیم شماری از مدیران و اقتصاددانان یادآور شدند که بحران بیش از ۲ سال دیگر به درازا می‌کشد و این پمپاژ عظیم نیز بی‌اثر بوده از سوی دیگر اقتصاد سوراخ سوراخ بیرون خواهد ریخت.

منتقدان درونی، اما وفادار به اصل نظام سرمایه‌داری، وقتی سیاست‌های مداخله را نقد می‌کنند البته کاملاً برآن نیستند به هیچ‌روی به این‌گونه مداخله‌ها نیازی نیست، زیرا آنها نیز در حال تجربه‌ی آتش‌سوزی و بیمار خون از دست داده‌اند. آنها بیشتر بر این دل می‌سوزانند که چرا کاری شده است یا کاری کرده‌اند که سازوکار تعادل‌بخش و رشد خودبه‌خودی بازار سرمایه‌ی خصوصی از کار بیفتد. آنها خیلی دیر گریستن بر مرده‌ی خود را آغاز کرده‌اند. ممکن است دستگاه اوپاما مثلاً این تقصیر را به گردن بوش و دیک‌چنی بیندازد و چیزی را علیه خصلت منزه درونی نظامی که سعی بر آرایش سیاسی‌اش دارد به زبان نراند. اما این گونه فرار از معرکه هیچ فایده‌ای ندارد.

چند هفته پیش آلن گرین سین این فرشته‌ی نجات‌بخش معجزه‌گر پولی آمریکا به حضور برگزیدگان کنگره‌ی آمریکا آمد تا در مورد شاهکارهایش در سیاست‌های پولی پیشین آمریکا توضیح بدهد. او پوزش‌خواهانه و بخشایش طلبانه گفت، بله سونامی به اقتصاد آمریکا آمده است، ویران‌سازی مهیبی که هر يك صدسال پیش می‌آید. او افزود می‌دانم دیگر بازار کارآیی ندارد - و این حرفی بود که بازارگرایان افراطی ایران به این خائن به نظام مقدس بازار نمی‌بخشند. او در ادامه‌ی حرف‌هایش گفت کار دیگری جز آنچه برای رونق روزافزون و بادکنکی انجام یافته است نمی‌توانستند انجام دهند. یاد جمله‌ی یاس‌آلود تاجر نخست وزیر راست‌گرای افراطی دهه‌ی هشتاد قرن پیش می‌افتم که می‌گفت «گزینه‌ی دیگری (جز آنچه او می‌خواست) برای این دنیا وجود ندارد». می‌گویند این خانم آهنین مدتهاست دچار آلزایمر است. ای کاش حواسش به جا بود و می‌دید که چگونه فرزندان

فكري او چون بوش و ديك چني بيرون آمده اند تا صدا برآوردند كه: چرا راه هاي ديگري هم هست: خيانت به آرمان راه راست نو.

چندي پيش هنري واكسمن از سوي دفتر نظارت به كميتي اصلاحت دولتي، گرین سپن را به عنوان مدير موثر اقتصاد پولي پيشين آمريكا مورد سرزنش قرار داد و گفت بانك مركزي قدرت قانوني براي جلوگيري از عمليات وامدهي را كه موجب سوخت رساني بيش از حد به بازار رهن ثانوي ميشد داشت اما اقدامي نكرد. گرین سپن در دفاع از اصل و شرافت بازار بي مداخله از راه مداخله برآمد و پاسخ داد كه «ديگ به ديگ مي گه روت سياه». معنای این حرف کنایي اش این بود كه واكسمن، عضو كنگره ي طرفدار بازار آزاد، خودش عامل فشار براي اهداي وامهاي رهنی به كسانی بود كه در خانه نشسته و كاري نمي كردند، اما پول در مي آورند. (بي آن كه از ماهيت كارشان نامي برده شود) و این خود مایه ي اصلي حذف بازار آزاد بوده است. در واقع، اما، این هردو به نوبه ي خود مایه ي اصلي حذف بازار ولنگار و پول نفت درآوردن را هموار مي كردند. جوهره هاي چنين بازاری داشتن مجوز بي انتهاي سودبري است و این چيزي بود كه در سازوكار گسترش مهيب وامهاي رهنی به كار افتاد.

اسلاوي ژيژك (در مقاله ی [«نه، دست به کاری زن، چیزی بگو»](#)) در پيش زمينه ي بحث خود بر آن است كه راستگرايان محافظه كار، كه با رندي و رباي تمام مداخله هاي دولت به نفع بنگاه هاي سرمايه داري (مانند طرح نجات هنري پالسون وزير خزانه داري آمريكا در زمان جورج بوش و رئيس جمهور فعلي) را سوسياليسم قلمداد مي كند. اما در واقع این مداخله ها معمولاً چيزي نيستند جز هموار كردن راه سودبري فوق عادي سرمايه داران. در بحث ژيژك آمده است كه این مداخله ها شامل اقدامات و سياست گذاري هاي مورد حمايت گرین سپن، بن برنانكي (رئيس فعلي بانك مركزي) و هنري پالسون دایر بر خطرسازي هاي اخلاقي است. این سياست ها مي توانند سرمايه داران را در سودبري شخصي در بازار مالي چنان دلیر كنند كه اقدامشان موجب آسیب جدي بر اقتصاد و منافع

شهروندان شود. در مثل وقتی کسی پول کافی دارد و پول حق بیمه‌ی آتش‌سوزی را می‌پردازد می‌تواند بی‌مبالاتی بیشتری کند و موجب آتش‌سوزی و سرایت آن به خانه و شهر شود. (در مثال من نور چشمی‌های پولدار که خیلی راحت و بی‌هیچ فشار، دیه را برای کشتن غیرعمد می‌پردازند سوار بر خودروهای ۱۵۰-۱۰۰ میلیون تومانی در بزرگراه‌های تهران با سه برابر سرعت مجاز می‌تازند و از کنار اتوبوس‌های غرقه در دود و پر از مردم حسرت به دل و محروم می‌گذرد می‌توانند تصادف منجر به جرح و مرگ را نیز موجب شوند.)

به هر حال، دولت آمریکا سال‌هاست که این خطرآفرینی‌ها را در بازارهای مالی و سهام و رهن موجب شده‌اند. مدیران عالی رتبه‌ی اقتصادی کاری کرده بودند که سهامداران و بدهکاران، هردو بی‌وقفه از حباب و بادآوردگی سود ببرند بی‌آنکه متوجه عواقب و آثار کارشان بر اقتصاد باشند. آنها به نام دفاع از اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری خصوصی چنین کرده‌اند و می‌کنند. به هر حال محافظه‌کاران از ترس روبروشدن با شورش مردم علیه جنگ آشکار طبقاتی و الاستریت و رشد گرایش چپ در دفاع از مردم از مدتها پیش نوك تیز حمله و انتقاد خود را متوجه برنامه‌ی نجات کرده بودند. اما در این میان این که برنامه‌ی نجات برنامه‌ی سوسیالیستی قلمداد شود گرچه ناشیانه و تکراری و از ترفندهای عوامانه‌ی کاپیتالیستی است اما گویا هنوز شنوندگانی دارد.

يك ضرب‌المثل ایرانی می‌گوید «مرگ خوب است، برای همسایه». شاید وجه دیگر و به همان اندازه شفاف آن این است که «زندگی خوب است، اما برای ما، نه برای همسایه». اگر یاهوی مسخره‌ی نظریه‌پردازان بورژوازی را که می‌گویند مداخله‌های سودساز دولت‌ها همان سوسیالیسم است بپذیریم پس اتفاقی که افتاده است این است که زندگی همان سود یا همان سوسیالیسم ادعایی آن نظریه‌پردازان است و آن نیز همان مداخله‌های گذشته و حال دولت‌ها است و به شرطی خوب است که برای میلیاردرها و مدیران رده‌های بالایی شرکت که هزار برابر متوسط دستمزد کارکنان واحدهای خود حقوق

می‌گیرند (و در این رقم هیچ عراقی نهفته نیست) و شرکت‌های مالی و بانک‌هایی که عملیات مخفی و جاعلانه و نامشروع دارند باشد و نه به نفع مردم و نیروی کار.

اما من البته این نظر اسلاوی ژیزک را که می‌گوید در مداخله‌های قدرتمند دولت در نظام بانکی و اقتصاد به‌طور کلی اتفاق تازه‌ای نیفتاده است می‌پذیرم اما هرگز این حرف او را که خود سقوط نتیجه‌ی چنین مداخله‌ای است بر نمی‌تابم. در واقع اگر این مداخله‌های هموارکننده‌ی راه سود و انباشت نبودند تاکنون در پی بحران‌های پی‌درپی و ماندگار فاتحه‌ی بخش‌های زیادی از نظام سرمایه‌ جهانی خوانده شده بود. اما شتاب نکنید برای فاتحه‌خوانی تا رسیدن صبح دولت وقت هست.

لازم است به نکته‌ای نه حاشیه‌ای بلکه در متن اما در این گیرودارها تا حدی فراموش شده بپردازم.

دیدیم که این کسادی سخت متوجه سقوط بازار مسکن شد و سپس به بخش‌های دیگر سرایت کرد. این بحران واقعی است و کوشش اقتصاددانان بورژوازی برای این که بگویند هسته و استخوان‌بندی و عضلات نظام دست نخورده فقط التهاب و تورم در پوست صورت گرفته است. بی‌فایده است. بحران، بحران مازاد ساختاری ظرفیت تولید، اضافه انباشت سود و ثروت در متن تعارض و اختلاف طبقاتی و خلاصه و گسست فرآیند انباشت در خود واقعیت و در همه‌ی ساختار و سوخت و ساز است.

اقتصاددانان متعارف و عوامزده پیش‌فرض‌شان این است که هیچ رابطه‌ای بین اقتصاد واقعی و اقتصاد مالی وجود ندارد زیرا اقتصاد واقعی در واقع به‌طور کامل و غیر قابل بحثی در خدمت اقتصاد واقعی است (و این یعنی عدم رابطه) اما رشد مداوم بخش پولی و مالی که رکودهای بازگشتنی از دهه‌ی ۱۹۷۰ را نادیده می‌گرفت عبارت بود از دعاوی حیرت‌آور بر ثروت‌های موجود. مکتب‌های شیکاگو، انتظارات عقلایی، نولیبرالیسم و نیز اندیشه‌های بن‌برنانکی بحث را فقط در نقدینگی، گویی چیزی که از مرخ می‌آمده است، متمرکز می‌کردند و رابطه‌ی آن را با اقتصاد واقعی نادیده می‌انگاشتند. آنان مایل نبودند

سایه شناخت رادیکال و مارکسیستی اقتصاد سرمایه‌داری را در بالای سر خود ببینند. اما آن سایه آنها را تعقیب می‌کرد چنان که با بی‌سابقه‌ترین بحران پس از بحران بزرگ ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲ انجام داد.

در چنین اقتصادی، رکود تورمی (که از میانه‌ی دهه‌ی شصت قرن پیشین شروع شد) بیماری مزمن و لاعلاج اقتصادهای صنعتی و وابستگان آن بوده است. در واقعیت، مزاد ظرفیت تولیدی جذب نمی‌شد و انواع بیکاری از جمله بی‌کاری ساختاری و فن شناختی پابرجا می‌ماند اما از طرف دیگر رشد حیرت‌آور بدهی‌ها و بازارهای مالی بر کوره‌ی تورم می‌دمید. اکنون درست است که سقوط شدید تقاضاها موجب کاهش قیمت‌های شماری از کالاها از جمله مسکن و نفت شده است اما این تا آنجا که به زندگی مردم مربوط می‌شود به معنای رها شدن از فشار چنگال بیدادگر تورم نیست و نخواهد بود. ورشکستگی‌ها نیز خود به خودی و بی‌سازمانیایی حرکت اجتماعی و نافرمانی‌های مدنی و سیاسی نمی‌تواند دستان قهار این تورم را از گلوئی مردم عادی و کم‌درآمدها بازگشاید.

روح حاکم مدیران بر سرمایه‌داری فعلی آمریکا و تا حد زیادی همه‌ی جهان حاضر نیست به سادگی تسلیم نظریه توزیع منابع پمپاژ به نفع بخش‌های واقعی شود. گرچه در مواردی، چنان‌که اوپاما می‌خواهد، مجبور می‌شود چنین کنند. ژاپن تاحدی به این سو عنایت داشت، اروپایی‌ها خیلی زیاد از روش آمریکایی پیروی می‌کنند. کنفرانس‌های گروه هشت و گروه بیست (مرکب از ۲۰ کشور که در سال ۱۹۹۹ شکل گرفت و ۸۰ درصد اقتصاد جهان را در اختیار دارند) به رغم اختلاف‌هایی که تنش و تعارض‌های بی‌نتیجه میان پیشرفته‌ها و کم‌توسعه‌یافته‌ها را بر سر تعرفه‌های کشاورزی نشان می‌داد، باز همسویی‌شان عمدتاً به سمت بازارهای مالی بود. رییس‌جمهور فرانسه در بیانیه‌ای در پایان نشست گروه ۲۰ اعلام کرد " ...شرکت کنندگان در نشست واشنگتن متعهد شدند برای حمایت از اقتصاد جهان ...سیستم جدیدی برای اراده‌های بازار مالی جهان ارائه و

اجرا کنند". اما این از نوع وعده‌هایی است که بیشتر در لای کتاب تاریخ نشست‌ها در پی بحران‌ها باقی می‌ماند. توافق عملی چندان به‌سادگی صورت‌پذیر نیست. در کنفرانس مرکز سیاست‌گذاری اروپا در روزهای پایانی سال ۲۰۰۸ عنوان شد که بی‌کاری در کشورهای عضو سازمان توسعه همکاری اروپا در سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱ با هفت میلیون افزایش به ۴۲ میلیون نفر خواهد رسید. کلاوس اسمیت اقتصاددان بلندپایه‌ی این سازمان، به همراه ماکرو بوتی، مدیرکل امور اقتصادی کمیسیون اروپا اعلام کردند پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه‌ی گذشته نادرست و باید تا آخر ۲۰۱۰ شاهد بحران بود. (گاردین به نقل از روزنامه‌ی سرمایه‌ی، ۲۰ دسامبر ۲۰۰۸)

برخی خوش‌بینی‌ها در این و آن کنفرانس و این و آن نشریه یا از قول مروجان و مبلغان راست‌نویز پراکنده می‌شود. مهم‌ترین آن این است که عمر این بحران با سیاست‌ها و توافقی‌هایی که شکلی گرفته است کوتاه خواهد بود. گیریم چنین باشد گرچه تجربه و نظریه در موارد مهم این را به اثبات نمی‌رساند. به ویژه بحران فعلی نمی‌تواند از متوسط ۱۶ ماه گذشته کمتر باشد. البته ممکن است دوره‌های نوازش و آرایش یک نفر به ۱۰۰ روز هم برسد اما در پس آن کوبیدن پر زور یک چماق بر فرق او ممکن است فقط چند ثانیه به طول انجامد. اما نتیجه‌ی آن نه تنها خنثی کردن اثر آن دوره‌ی نوازش و رونق بلکه خونین و مالین و فلج کردن آن بی‌نوا باشد.

برگردیم به موضوع قیمت‌ها. به رغم پابرجایی تورم یا دست کم بالا ماندن شاخص متوسط قیمت‌ها یا کاهش محدود آن، قیمت جهانی نفت می‌تواند پایین بیاید (در واقع در فاصله‌ی ۴۰ روز معادل ۶۰ درصد سقوط کرد و اکنون در حدود ۴۰ دلار و در سرراشویی است، در حالی‌که در زمانی نه چندان دور ۱۴۰ دلار بود). در این صورت اقتصادهای وابسته به نفت از جمله اقتصاد ایران در ابعاد مختلف سرمایه‌گذاری و خدمات می‌تواند با ناکارآمدی، کم‌کاری رکود گسترده، بیکاری بیشتر و عوارض اجتماعی ناگوار آن روبه‌رو شود.

نیازی به استدلال نیست زیرا همه می‌دانند که وابستگی اقتصادی ایران به نفت و بازار جهانی آن درجه حد است. اما از طرف دیگر قیمت شمار زیادی از کالاهایی که ایران (و کشورهای نفتی) خریداری می‌کنند حالت چرخ دنده‌ای دارد و خیلی مشکل به حد سابق خود نزول می‌کند. به این ترتیب درآمد کشور محدود و هزینه‌ها بالا می‌ماند. تازه حساب چسبندگی وارداتی و الزام به خرید کالاهایی مانند تسلیحات به جایی خود. از این رهگذر بخشی از بحران به ایران منتقل می‌شود و مردم محروم و کم‌بینه در کنار کارگران و دهقانان کم‌توش و توان و کارکنان خدماتی کم‌درآمد به دور تازه‌ای از رنج و فشار وارد می‌شوند.

فاجعه در آنجاست که قیمت مواد غذایی باز بالا برود یا همان بالا بماند. در یک سال گذشته شاهد کمبود و افزایش شدید قیمت مواد غذایی بوده‌ایم. کارشناسان سینه‌چاک «بازار غربی» معتقدند که این تقصیر به گردن دو کشور هند و چین با حدود ۲/۵ میلیارد جمعیت است زیرا رشد کرده با گرسنگی کمتر یا بسیار کمتر روبه‌رویند، غذا می‌خورند و تقاضایشان برای مواد غذایی بالا رفته است. گویا انحصارهای تولید و تجارت، نظام کاپیتالیستی کشاورزی آمریکا، کانادا، استرالیا، آرژانتین، آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند و دانمارک در این میان هیچ‌گناهی ندارند. گویا آنها نمی‌توانند به افزایش تولید و افزایش سرمایه‌گذاری برای تولید بهره‌ور در جهان دست بزنند. گویا چین و هند اساساً افزایشی در تولید مواد غذایی نداشته‌اند. پنهان کردن فاجعه‌ی اسفبار انسانی که منجر به افزایش گرسنگی به بالای مرز ۹۰۰ میلیون نفر و افزایش فقر (یعنی درآمد سرانه‌ی کمتر از ۲ دلار در روز) به بالای ۱۴۰۰ میلیون نفر و افزایش شدید سوء‌تغذیه و مرگ‌ومیر کودکان در جهان کم‌توسعه‌یافته شده است با این حرف‌های سطحی و کودکانه امکان‌پذیر نیست. رکود در آینده مرزهای فاجعه‌بارتری را بر روی گرسنگی و محرومیت می‌گشاید. گرانی و کمبود کالاهای حیاتی و اساسی فاجعه را تثبیت می‌کند. این واقعیت که در ذات نظام سرمایه‌داری رکود و تورم و بحران‌های انسان‌شکن گسترده وجود دارد همانقدر مردم آگاه

جهان را به اندیشه‌ی ساختن جهانی بهتر می‌کشاند که این حقیقت که این نظام برای نجات خود فقط به نظامی‌گری مستقل و کشتار آتشین متوسل نمی‌شود. بلکه با انتقال بحران نیز آدم‌ها را می‌کشد و به وادی رنج می‌کشاند.

هم‌آوایی نویسندگان و مبلغان سرمایه‌داری سلطه‌گر در هفته‌نامه‌ی شهروند امروز، آن‌که قربانی سیاست‌هایی شد که خود از آن حمایت می‌کرد و خیلی دلش می‌خواست همگان بدانند که نیوزویک ایرانی و سرشار از اخلاق نولیبرالی جهان آمریکایی است، در شماره‌ی ۵۲ در ۲۳ تیر ۱۳۸۷ فریاد «زنده باد سرمایه‌داری» را سرداد. چهره‌های آشنای مبلغ بازارگرایی افراطی و آمریکایی، درست چند روزی پیش از بحران، سرفرازانه امید جهان رونق بی‌پایان بازارهای جهانی و بومی سرمایه‌داری را پیش‌بینی کردند. حتی از سرمایه‌داران ایرانی گلایه شد که چرا «کمی‌چپ» تشریف دارند. گرچه در مواردی از سرمایه‌داران خوب و بد سخن به میان آمد، اما حرف جمعی همان بود که بود: چرا در ایران صدای کسانی را که می‌گویند سرمایه‌داری موجب فقر است خاموش نمی‌کنید. وجدان بیدار آگاهان را باید در معرض این پرسش قرار داد که آیا این بحران بلاخیز در آمریکا کافی نبود تا بدانیم به‌رغم جیرجیرک‌ها، اینجا در زیر سلطه‌ی سرمایه‌ی آمریکایی راه‌هایی وجود ندارد. بدبختی‌های تازه‌تر در راهند، گرچه شاید پاداش مبلغان بیشتر از «رنج بحران» رشد کند.

نشانه‌های فراوانی بروز کرده است که نشان می‌دهند سالها تلاش و مبارزه و تظاهرات و آگاهی‌رسانی علیه جهانی‌سازی الگوهای سلطه نولیبرالی که از سیاتل در ۱۹۹۰ شروع تازه‌ای یافت، تاکنون در همه جا (از جمله پراگ، جنوا، قطر، لندن، پورت، الگرم و دهها شهر دیگر) پراکنده شده ادامه یافته است.

جلوه‌های تندتر، گام‌های استوارتر، اقدامی سنجیده‌تر و عزمی راسخ‌تر یافته است. نشانه‌های فراوانی بروز کرده است که نشان می‌دهند در متن دموکراسی لیبرال مسلط، همان مردمی که عامل ارزش‌زایی اما هدف تبلیغات مسموم برای مقدس داشتن نظام

بهره‌کشی و سلطه بودند اکنون علیه هردو تجربه و جناح راست جدید، یعنی نولیبرالیسم و نومحافظه‌کاری آماده‌ی قیام، سرپیچی، نافرمانی مدنی، اعمال فشار و بروز انواع نارضایتی‌ها شده‌اند. نشانه‌های فراوانی بروز کرده‌اند که نشان می‌دهند شمار روبه‌فزونی از مردم از یک‌سو نظامی را که هیچ مداخله و برنامه‌ریزی و نظارت دموکراتیک را برنمی‌تابد نفي می‌کنند و خواهان قبول مسئولیت امنیت و رفاه خود ازسوی دولتی هستند که خود را نماینده‌ی مردم می‌داند. اما ازسوی دیگر آنها از مداخله‌ها به نفع شرکت‌های ورشکسته به تقصیر، جاعل، نامشروع، خلافتکار، مسئولیت‌گریز و عامل تشدید بحران و همه‌ی فعالیت‌های بادکنکی سودآور و زیانمند مالی و پولی خشمگین شده‌اند. به هر روی بی‌حضور عملی و دموکراتیسم مشارکتی برای اداره‌ی سرنوشت اقتصاد و سرمایه‌های انباشت شده هیچ امیدی به اینکه دیو بحران تنوره‌کشان برود و باز نگردد در کار نیست. راه اقتصاد مردمی است که راه اقتصاد سلطه و بحران آفرین و مصیبت‌زا را می‌بندد و راه رفاه و عدالت و رشد همگانی و متعادل را می‌گشاید.

«سایت تحلیلی البرز»

کلیه‌ی حقوق محفوظ است